

روانشناسی و یا "منطق" جانیان سیاسی (۲)

در نوشته پیشین به این امر پرداخته شد که جانیان سیاسی "آدمهای خوب و بی آزاری" نیستند که در اثر تغییر اوضاع و شرایط و اطاعت کورکورانه از رهبران خویش دست به آزار و اذیت دیگران زده، عامل جنایت و آدمکشی میشوند. در این بخش از نوشته سعی بر اینست که برای این پرسش مهم، پاسخی در خور پیدا کنم که:

در این بخش از نوشته سعی بر اینست که برای این پرسش مهم، پاسخی در خور پیدا کنم که: چرا و چگونه انسانها حاضر میشوند، خویشتن خویش را با اندیشه های استبدادی و رهبران و مبلغان خشونت و خشونتگری هم هويت کرده و در قهر آمیزترین و خشونت بارترین رژیمها، و یا گروههای سیاسی- عقیدتی، دست به جنایات سیاسی زنند؟

خیلی بیشتر از آزمونهای روانشناختی که در نوشته قبلی به آنها اشاره شد، اسناد و شواهد غم انگیز تحقیقات و پژوهشهای تاریخی در کشورها و جوامع گوناگون، بما ثابت میکنند: زمانی قهر و خشونت، سنگدلی و بیرحمی همراه با جنایات هولناک سیاسی یا به عرصه وجود اجتماعی گذارده اند که انسانها قویاً به گروههای سیاسی - عقیدتی ستایشگر زور و قهر، تمایل پیدا کرده اند. در اصطلاح روانشناسی، هر زمان انسانها خویشتن خویش را تابع ایده نوژیهای مبلغ توسعه و گسترش خشونت کنند، افکار و عقاید بر انگیزنده قهر و خشونت در درون آنها آتش خشونت را فوران می گردانند. در این ساز و کار روانی، آنها در امر خشونت و جنایت، خلاق نیز می شوند. بدتر از همه اینکه، در اعمال ستم و خشونت نسبت بدیگر انسانها، احساس غرور و افتخار نیز می کنند.

سوالی را که ما بایستی در اینجا طرح کنیم، این است: چرا و چگونه انسانها حاضر میشوند، خود را با اندیشه های استبدادی و رهبران و مبلغان خشونت و خشونتگری هم هويت کنند و این هويت را در قهر آمیزترین و خشونت بارترین وضعيتها فعال کرده، محکم و استوار حفظ کنند؟

در پاسخ به پرسش فوق سه جواب عمده وجود دارد: الف: وجود "اندیشه راهنمای زورمدار" نزد بعضی از انسانها، ب: ایجاد حالتها و وضعيتهاي خاص بحرانی و یا "ظاهراً" بحرانی و بالاخره، ج - نقش رهبران و سازندگان نظریه های خشونت در ایجاد استبداد:

الف: وجود "اندیشه راهنمای زورمدار" نزد بعضی از انسانها:

دلیل وجود این امر را دو محقق در علم روانشناسی بنامهای McFarland و Carnaghan در تحقیقی بسیار جالب و آموزنده به سال ۲۰۰۷ مسیحی در اختیار ما می گذارند. این دو روانشناس پژوهشگر در تحقیق خویش دو آگهی گوناگون در روزنامه ها انتشار دادند. در آگهی اول مطلب مربوط میشد به دعوتنامه ای جهت شرکت در یک "آزمون استاندارد روانشناسی". دومین آگهی محتویش دقیقاً همان متنی بود که زیمباردو در گذشته جهت یافتن افراد دانشجوی مایل به شرکت در آزمون "زندان استاندفورد" انتشار داده بود. در این متن آمده بود، ما برای "تحقیق روانشناسی زندگی در زندان" نیاز به افراد شرکت کننده داریم.

ارزیابی خصوصیات بارز داوطلبانی که به آگهی های فوق جواب دادند نشان داد: به آگهی دوم با محتوی "پژوهش در زندان" انسانهایی کاملاً نوع دیگر نسبت به آگهی اول، جواب داده بودند. در واقع افرادی مایل بودند در آزمون "زندان" شرکت کنند که مشخصه بارز اندیشه شان در مورد زندگی در زندان این بود: "در یک زندان بایستی سلسله مراتب و انضباطی سخت و آهنین وجود داشته باشد."

این نظر که در واقع بیانگر "اندیشه راهنمای زور مدار" است، (من در اینجا از اصطلاح فلسفی که مبتکر آن ابولحسن بنی صدر است، استفاده کرده ام.) را تنها داوطلبانی داشتند که حاضر بودند در آزمون زندان شرکت کنند. این امر نشان میدهد که تنها انسانهای خاصی وجود دارند که مایلند در یک چنین آزمونی شرکت کنند و حتی بیشتر از آن، اصلاً نقش نگهبان زندان را نیز بعهده بگیرند.

ساده ترین نوع توضیح در مورد داشتن اندیشه زورمدار نزد بعضی از انسانها اینست: دلایل وجود زورمداری، در خصوصیات شخصیتی هر فرد نهفته است. این خصوصیات از جنبه روانشناسی خیلی خلاصه عبارتند از: درجه اعتقاد و باور به آمریت، در حقیقت داشتن فکر استبدادی؛ قبول سلسله مراتب سخت اجتماعی و سلطهء اقشار و طبقات و گروههای اجتماعی بر یکدیگر و دیگر خصلتهای فردی. باورمند به زور و حاکمیت استبدادی. برای مثال نشان بارز وجود اندیشه زور مدار در مغز یک انسان اینستکه: او راه حل هر گونه مشکل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی را بکار بردن زور و قهر و خشونت می بیند.

دو روانشناس اجتماعی از انگلستان که قبلاً به کارهای آنان اشاره شد، یعنی S. Alexander Haslam و Stephan D. Reicher در سال ۲۰۰۶ در آزمون دیگری، این امر بسیار مهم را ثابت کردند:

آنها در "آزمون زندانی" که خود، به تقلید از آزمون زیمباردو، بوجود آوردند، شاهد این امر مهم گشتند که تعداد زیادی از شرکت کنندگان، اصلاً حاضر نبودند نقش نگهبان زندان را بازی کنند. در آزمون زیمباردو نیز عین همین امر واقع شده بود. کسانی که حاضر نبودند نقش زندانبان را بازی کنند، دلایل خویش را جهت امتناع از قبول این نقش نیز بیان نمودند.

مهمترین دلیل امتناع کنندگان این بود: ما از خود این واقعیت را سنوال میکنیم. اگر ما با پرشوری و حرارت نقش زندانیان را ایفا کنیم، دوستان و آشنایان ما چه برداشتی از این کار ما خواهند داشت؟ علاوه بر این، چگونه میشود در آزمون، بمثابة "نگهبان زندان" با آمریت و استبداد، یا حتی با خشونت و بیرحمی عمل نمود و این نقش را با نقشهای دیگر و واقعی خود در اجتماع - برای مثال پدري پرمهر و محبت و دلسوز فرزندان بودن، یا همکاری محترم و دوست داشتنی و یا اصلاً عضو انجمن حمایت از حیوانات، بودن - سازگار نمود.

دلایل بیان شده از طرف امتناع کنندگان نشانگر این واقعیت هستند که:
انسانها هر چقدر بیشتر و قویتر نسبت به گروهها و جماعات احساس تعلق خاطر داشته باشند، که در آنها ارزشها و معیارها و قواعد عدم زور حاکم اند، بهمان اندازه کمتر، و در واقع به ندرت حاضر میشوند، خود را با گروههایی که گرایش به نقش آمریت و استبداد و در نتیجه تمایل به قهر و خشونت دارند، هم هویت کنند.
ب: وجود حالتها و وضعیتهای خاص بحرانی و یا "ظاهراً" بحرانی:

در طول تاریخ هر کشور و جامعه ای، و یا اصلاً در طول عمر هر انسانی، وضعیتها و حالتها خاص بحرانی و یا "ظاهراً" بحرانی بوجود آمده اند و می آیند. این اوضاع و حالات خاص، بعضی از انسانها را "وادار" میکنند، ارزشها و معیارهای استبدادی را بپذیرند و در عمل از نظرات و رفتار و روشهای گروههای استبداد طلب جانبداری کرده، آنها را نمایندگی کنند.
دو روانشناس اجتماعی از انگلستان در "آزمون زندانی" که خود بوجود آوردند، به نتایج غیر مترقبه و شگفت انگیزی دست یافتند. آنها مینویسند:

"داوطلبین شرکت کننده در آزمون ما که در ابتدا همگی دیدگاههای مردمسالاری داشتند، قدم به قدم بسوی نظرات و معیارهای استبدادی گرایش پیدا نمودند. این حالت بخصوص زمانی واقع می شد که گروه (زندانیان) آنها دیگر درست انجام وظیفه نمیکرد و تمامی سیستم زندان تهدید به هرج و مرجی غیر قابل کنترل میشد. در یک چنین وضعیتی ظاهراً وعده و نوید رژیم سختگیر و زورگو با رهبری قدر قدرت و مستبد که با قهر و خشونت دست بکار ایجاد آرامش و نظم شود، فریبنده و اغواء کننده بود. حتی اگر مدیریت و رهبری استبدادی برای همهء اعضا، بمثابة راه حلی فریبنده بنظر نمی رسید، ولی در وضعیتهای بحرانی و یا "ظاهراً" بحرانی، بهرحال کمتر از دیگر حالتها و وضعیتها، خطرناک و هراسناک تصور می شد. معمولاً گرایش به استبداد و خشونت، بعنوان خصلتی ثابت در شخصیت و منش انسانها، توصیف میشود. ولی در این آزمون ما توانستیم مشاهده کنیم که این خصلت باصطلاح تثبیت شده در منش انسانی، تحت تأثیر تغییر شرایط و وضعیتها، تغیر و تحول خواهد کرد."

نسل انقلاب در ایران، بخصوص کسانی که اوضاع سیاسی و تحولات و تغییرات روز به روز آن را زیر نظر داشتند و دارند، امر فوق، یعنی ایجاد بحران و یا "ظاهراً" بحران را، خیلی خوب می شناسند. ساختن بحران و سوء استفاده از آن جهت استقرار و استمرار استبداد، مشخصهء بارز رژیم ملاتاریا از سی سال گذشته تا کنون در ایران است. خمینی رهبر و الگوی مستبدین در بازسازی استبداد در ایران پس از انقلاب، تصرف سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن اعضا آن را "انقلاب دوم" و مهمتر از انقلاب اول خواند. حمله ارتش صدام حسین به ایران و ایجاد جنگ و ادامهء احمقانه و خیانت آمیز آن را "جنگ نعمت است" نامید. این "حوادث" و "رویدادها"ی سیاسی ایجاد کنندهء بحرانها همگی "نعمتهائی" شدند برای مستبدین تا بکمک آنها، استبداد خونریز خود را بر میهن و مردم ایران، مستقر کنند. جای تعجب نیست که در حال حاضر نیز "قدرت اتمی" شدن رژیم ملاتاریا، "ظاهراً" تبدیل به "بحرانی جهانی" گشته است. البته تمامی هزینه های سرسام آور این بحرانها را، بقول ابولحسن بنی صدر، مردم ایران باید بپردازند.

علاوه بر این در ساختن بحران و ادامهء آن، نقش کشورهای استبدادی منطقه و قدرتهای سلطه گر جهانی را نیز نبایستی فراموش کرد. ابولحسن بنی صدر، اولین رئیس جمهور منتخب ملت ایران، در کتاب "خیانت به امید" که در ۲۵ شهریور سال ۱۳۶۱ انتشار داد، از: "هجوم همه جانبه نیروهای داخلی و خارجی ارتجاع و استبداد به نسل انقلابی و ... روزهای تلخ کشتارها و اعدام ها ... " یعنی جنایات سیاسی هموار کننده راه برای استقرار رژیم استبدادی ملاتاریا مینویسد. بنی صدر در کتاب فوق به تفصیل چگونگی بازسازی استبداد از راه ایجاد انواع گوناگون و در واقع روز بروز بحران توسط جانبداران استبداد را شرح داده است.

ج - نقش رهبران و سازندگان نظر و نظریه های خشونت در ایجاد استبداد:

مهم نیست در جهان ما تا چه اندازه هرج و مرج و اغتشاش وجود دارد. ما انسانها همیشه و بطور دائم در تلاشیم، به حوادث و اتفاقاتی که در دنیا رخ میدهند، معنایی بدهیم. ما انسانها مدام در پی یافتن توضیحی هستیم، که مثلاً، چرا و چگونه مسائل و مشکلات بوجود آمدند. ما در صددم و میخوایم برای خود چشم انداز و یا "خیال" و تصویری را بوجود آوریم. بر این مبنی که از چه راه و چگونه میتوان این مسائل و مشکلات را حل نمود. این عمل، یعنی جهان را برای خود تعریف، معنی و یا تبیین کردن را، ما انسانها هرگز به تنهایی انجام نمی دهیم. بلکه بیشتر در پی آنیم که از سازندگان نظر و نظریه ها، یعنی اشخاصی که بالقوه نقش رهبر و الگو را برای ما ایفا میکنند، کسب اطلاع کنیم. آنها هستند که ما را در یافتن چشم اندازی جهت حل مشکلات و مسائل، راهنمایی میکنند.

در اینصورت زمانیکه ما رفتارهای خشونت آمیز افراد و گروهها و دشمنی آنان با دیگر گروههای اجتماعی و عقیدتی را مطالعه میکنیم، بایستی همیشه نقش نظر و نظریه سازان و رهبران و الگوهای آنان را نیز مد نظر قرار دهیم. زیرا افراد و گروههای خشونتگر، زمانی دست به قهر و خشونت خواهند زد که رهبرانشان به آنها بیاوراند که: ۱- ما در بحرانی سخت دشوار قرار گرفته ایم، ۲- ما و "دین و مرام و عقیدمان" بشدت در خطر هجوم بیگانگان (بزیان ملاتاریا "غیر خودیها") است و بالاخره ۳- ما نیاز ی میرم به دخالت و حمله و تجاوز بیرحمانه شما ها داریم.

دو محقق در روانشناسی اجتماعی از انگلستان به امر فوق نیز در آزمون زندان که خود بوجود آوردند، خیلی خوب توجه کرده اند. آنها مینویسند:

" شرکت کنندگان در آزمون (در نقش زندانبان) در حالتیهای ظاهراً بحرانی به مقدار کمی مستبد و آمریت خواه میشدند، با این وجود نیازی میرم به نقش نظر سازان و رهبران مستبد فعالی داشتند که گرایش استبدادی، در ابتدا ضعیف، خویش را تقویت کرده و رژیم نو، خشن و سنگدلی را بکار گمارند."

در حقیقت نقش رهبران خشونتگر زمانی فوق العاده مهم و حساس خواهد شد که آنها به حامیان و طرفداران خود این امر را بیاوراند، که "مسائل و مشکلات ما" از جانب گروههای شرور "غیر خودی" ساخته شده و بوجود می آیند. اگر رهبر و یا رهبران استبداد بتوانند این دروغ بزرگ را به پیروان خویش بقبولانند، کار آنان خیلی ساده خواهد شد. از آن پس رهبر، برای اعضاء متمایل به استبداد، یعنی کسانی که خود را با اندیشه های او و دیگر سازندگان نظریه های خشونت، هم هویت کرده اند، معیارهای جدیدی از دشمنی علیه دیگران، یعنی "غیر خودیها" را می سازند.

هنوز خطرناکتر از ایجاد انواع گوناگون دشمنی ها در جامعه، زمانی خواهد شد که رهبران مستبد به پیروان خود این دروغ بزرگ را بقبولانند و آنها را متقاعد کنند که: تمامی ارزشها و صفات عالی انسانی (یا "اسلامی" یا "انقلابی" یا "طراز نو و مدرن" و یا ...) در گروه ما جمع و متحد و تکمیل شده اند. آنطور که دفاع از ما و عقیده و مرام ما، در حقیقت حفظ "تمامی خوبیها در این جهان" است. در این صورت هم دفاع و هم حفظ همه این "خوبیها" در گرو مبارزه و یا اصلاً نابود کردن "دشمنان شرور" ما، یعنی "غیر خودیها" قرار دارد.

تحت چنین شرایط و حالتیهای جنون آمیز روانی است که قتل عام و امحاء گروههای مذهبی، ملی، نژادی و...، ارزش و معیار گروههای خشونتگر میشوند. در این جو خشونت و ویرانگری است که قتل توده های بزرگ انسانی برای جانیان سیاسی بمثابه عملی افتخار آمیز و درخشان جلوه میکند. این روانشناسی و "منطق" جانیان سیاسی است.

خمینی این "رهبر کبیر" جانیان سیاسی در ایران نیز، این "منطق" جنون آمیز را از آن خود و پیروان خویش کرد. او ابتدا "اسلام" دست ساخت خود را، در مقایسه با دیگر "اسلام ها" که خود و دیگر نظریه سازان جنایتکار پیرو او، کشف میکردند، "اسلام ناب محمدی" نامید. یعنی تمامی ارزشها و صفات عالی انسانی و "اسلامی" در ما و گروه طرفدار ما، جمع و متحد و تکمیل شده اند. سپس کینه پروری را رواج داد و خشونت را تقدیس کرد و در سال ۱۳۷۶ اینگونه دستور قتل عام صادر کرد:

"در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر اجرا گردد همان مورد نظر است. روح الله موسوی خمینی " (خط کشی زیر جمله از من است.)

با این دستور بنا بر نوشته آیت الله منتظری " در کمتر از سه روز بیش از ۴۰۰۰ نفر را اعدام کردند. " (از کتاب "خاطرات آیت الله منتظری")

در مجموع و خلاصه، شناختیهای نویی که توسط تحقیقات جدید پیرامون روانشناسی یا "منطق" جانیان سیاسی حاصل شده اند، همگی بر این نظرند:

انسانها قادرند دست به وحشتناکترین خشونتها، و جنایات سیاسی بزنند. ولی نه از روی ناآگاهی و عدم شعور، بلکه عمداً و قصداً و کاملاً واقف بکار خویش. زیرا جانیان سیاسی گمان میکنند، جنایات آنها عملی کاملاً درست و افتخار آمیز است. علاوه بر این، وقتی انسانها خویشتن خویش را با گروهی سیاسی - عقیدتی هم هویت کردند که ایده نولوژی و مرام آن گروه، یک چنین خشونت و جنایتی را توجیه میکند، در اینصورت تحقیر و آزار و حتی نابود کردن دیگران نیز مشروع میگردد.

آنچه از جنبه روانشناسی برای مطالعات و تحقیقات در آینده حائز اهمیت است، اینستکه ما بیشتر از آنچه تا کنون می دانیم، از راه تحقیق بدانیم که چه افرادی با چه روانشناسی و دیدی خود را با گروههای جانبدار خشونت هم هویت میکنند؟ و تحت چه شرایط و حالتیهای روانی امکان بوجود آمدن چنین هم هویتی بیشتر میشود؟

محقق و عالم علم تاریخ کزآرینی از تحقیق خویش در مورد آئشمن به این نتیجه بسیار مهم رسیده است: "قبول فرضیه، بی پایگی و بی مایگی آدمهای شرور، هم چنین نظرات میلگرام، در مورد تمایل به اطاعت و گوش فرمان بودن نسبت به صاحبان امر، تحقیقات ما را در این زمینه نزدیک به چندین دهه عقیم گرداند." من نیز با

این نظر موافقم و بقول جان تورنر، حال زمان آن رسیده است که " ما خود را از زندانهای نظریه سازان و نظریه پردازان بیگانه با واقعیتها، رها کنیم."

فهرست منابع و کتابها:

H. Arendt, Eichmann in Jerusalem: A report on the banality of evil, Penguin, New York 1963

Phil Banyard, Tyranny and the tyrant, The Psychologist, 20 (8), 2007, 494–495, Siehe auch: www.thepsychologist.org.uk

C. Browning, Ganz normale Männer, Das Reserve-Polizeibataillon 101 und die „Endlösung“ in Polen, Rowohlt, Reinbek 1999

D. Cesarani, Eichmann. His life and crimes, Heinemann, London 2004

S. A. Haslam, S. D. Reicher, Beyond the banality of evil, Personality and Social Psychology Bulletin, 33, 2007, 615–622

S. A. Haslam, S. D. Reicher, , Social Psychology Quarterly, 70, 2007, 125–147

S. Milgram, Obedience to authority, Harper & Row, New York 1974

S. A. Haslam, S. Reicher, Rethinking the psychology of tyranny: The BBC Prison Study, British Journal of Social Psychology, 45, 2006, 1–40

Theo R. Payk, Das Böse in uns. Über die Ursachen von Mord, Terror und Gewalt. Patmos, Düsseldorf 2008

S. Reicher u.a., Entrepreneurs of hate and entrepreneurs of solidarity, International Review of the Red Cross, 87, 2006, 621–637

Wolfgang Sofsky, The order of terror, Princeton University Press, Princeton, NJ 1993

P. Zimbardo, Der Luzifer-Effekt, Springer, Heidelberg 2008

ابولحسن بنی صدر، خیانت به امید، انتشارات انقلاب اسلامی، شهریور ۱۳۶۱

خاطرات آیت الله منتظری، مجموعه پیوستها و دست نویسها، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱

انقلاب اسلامی در هجرت، شما ره های ۷۰۵ و ۷۰۶، مقاله " قاضیان عضو مافیا که برخی از آنها در کشتار زندانیان و ترورهای سیاسی نقش داشته اند. سپتامبر ۲۰۰۸